

به نام خدای مهربان

نشانی مجله ی ملیکا:  
قم / خیابان شهدا / کوچه ۲۵ / پلاک ۲۷  
تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۳۳۱-۸۱

دورنگار: ۰۲۵-۳۷۸۳۳۳۴  
شماره موبایل: ۰۹۱۹۹۲۴۰۲۸۲

مهمکاران این شماره:  
مرتضی دانشمند، فریبرز لاریستانی، علی محمدپور،  
بیژن شهرامی، نوشین نوری، طاهره عرفانی و ...

مدیر مسئول: سید مسعود پور سید آقایی  
مدیر هنری و طراحی: حمیده سلیمانی  
مدیر دبیر: مسلم ناصری  
سردبیر: سید امین  
صاحب امتیاز:  
موسسه آینده روشن  
(پژوهشگاه مهدویت)

لطفا مطالب خود را یک طرف صفحه و خوانا  
آوردن و شماره تلفن خود را فراموش نکنید مطالب  
پوشید. نشانی و آدرسی، پس فرستاده نمی شود.

email: 313.melika.m@gmail

- ۴۶ فهرست موضوعی سال ۱۳۹۳
- ۴۵ بهترین هدیه برای بهترین دوست
- ۴۴ زمستان و بهار در یک تصویر
- ۴۳ شعر / دریای علم
- ۴۲ داستان / سوغاتی
- ۴۱ دریاچه های شگفت انگیز ایران
- ۴۰ من و ملیکا
- ۳۹ سرگرمی علمی
- ۳۸ داستان / گل اومد، بهار اومد
- ۳۷ جدول
- ۳۶ شعر
- ۳۵ داستان / سخن صدقوبانی
- ۳۴ مناسبت های اسفند ماه
- ۳۳ ماه کلوچه و شیرینی
- ۳۲ فهرست مطالب

همراه با ضمیمه ی ملوک





## ماه کلوجه و شیرینی اه

اسفند ماه زیبای من است. هوا سرد است. گاهی برف می بارد. گاهی باران می آید؛ ولی من به گل های زیبا فکر می کنم. به سبزه هایی که مادر کاشته است. به ماهی قرمزی که خواهم خرید و در تنگ کنار قرآن خواهم گذاشت. بعد به یک سفره ی بزرگ که دور آن جمع خواهیم شد. من اسفند را دوست دارم؛ چون در این ماه است که لباس نو می خرم. کفش هایم را می برم و تا صبح در کمد می گذارم و در خواب می پوشم. اسفند برای من شیرین است. چون مادر کلوجه و شیرینی خانگی درست می کند و من می توانم بوی آن را همه جا حس کنم.

اسفند من بوی گل و درخت می دهد؛ چون باغچه ای که چند ماه خواب بوده است با گل هایی که پدرم می خرد دوباره پر از گل و خوشبو می شود. اسفند یک ماه به یادماندنی است برای من. چون همه چیز در حال نو شدن است. من فکر می کنم که اسفند ماهی است از سال نو. چون همه چیزش نو و تازه است. حتی خنده های مادر سر سفره ی شام؛ خنده هایی که بعد از یک روز خانه تکانی بر لبانش می نشیند.

من خنده های مادرم، تبسم های پدرم و غش غش خندیدن خواهرم را دوست دارم. |









## مُناسِبَت‌های اسفندماه

### ۵- اسفند، روز بزرگداشت زمین

زمین خانه‌ی ماست. زمین تنها مکانی است که انسان می‌تواند در آن زندگی کند. زمین به ما زندگی می‌بخشد؛ چون خداوند آن را بگونه‌ای ساخته است که هم اکسیژن دارد و هم آب. ما فقط در زمین می‌توانیم راحت نفس بکشیم. پس بیایید قول بدهیم که مواظب زمین باشیم. آن را کثیف و آلوده نکنیم و از آن مراقبت کنیم.

### ۵- اسفند، ولادت حضرت زینب(س)

حضرت زینب خواهر امام حسین (ع) است. او برادرش را خیلی دوست می‌داشت. برای همین همراهش به کربلا رفت. حضرت زینب بعد از شهادت برادر سرپرستی اسیران را برعهده گرفت. حضرت زینب تنها زنی بود که با جرأت یزید ستمگر را رسوا کرد.

### ۱۴- اسفند، روز نیکوکاری

عید که می‌شود تو لباس نو می‌پوشی. خوش حالی چون همه وسایلت نو شده است. در این میان خوش حال تر هستی چون قلکت را که پر از پول است به مدرسه می‌بری





تا به دوستانی که نیازمند هستند کمک کنی تا آن‌ها هم لباس و کفش نو داشته باشند. این یک کار خوب است. تو یک نیکوکار کوچولو هستی. از همان نیکوکارهایی که خداوند خیلی دوستشان دارد.

### ۱۵- اسفند، روز درختکاری

به دست خود درختی می‌نشانم  
به پایش جوی آبی می‌کشانم  
درخت به ما میوه می‌دهد. سایه می‌دهد. هوا را تصفیه می‌کند. درخت به ما زیبایی می‌دهد. پس بیایید در این روزهای خوب با کمک بزرگ‌ترها یک درخت بکاریم.

### ۲۹- اسفند، روز ملی شدن صنعت نفت

اگر نفت نباشد ماشین‌های زیادی تکان نخواهند خورد. هواپیماها نمی‌توانند پرواز کنند. از نفت هزاران وسیله مهم ساخته می‌شود. حتی از نفت دارو ساخته می‌شود. نفت ماده‌ی با ارزشی است. کشور ما ایران دومین دارنده‌ی نفت در جهان است؛ اما سالیان دور کشورهای دیگر نفت ما را برای خودشان می‌خواستند ولی مردان بزرگی مبارزه کردند و آن‌ها را بیرون کردند و نفت ملی شد.





# مکتبہ کتب خانہ

داستان

## سُخَن صَد تومانی حرفِ دوریالی

مسلم ناصری | تصویرگر: سلمان رئیس عبداللہی





شاه سوار اسبش بود و با همراهانش از بازار می‌گذشت که سر و صدایی شنید. مردم جمع شده بودند و یک نفر برایشان حرف می‌زد. شاه افسار اسبش را تکان داد و راهش را کج کرد. صدا بهتر شنیده می‌شد: «ای مردم سخن صد تومانی می‌خواهید یا حرف دو ریالی؟» سربازی فریاد زد و مردم کنار رفتند. وزیر گفت: «این مرد شیاد است.» ولی شاه جلوتر رفت.

- در شهر ما چه می‌کنی مرد؟  
- حرف و سخن می‌فروشم.  
شاه خندید و گفت: «ما دوست داریم یکی از سخن‌های صد تومانی‌ات را بخریم.»

مرد سرفه‌ای کرد و گفت: «سرورم هر کاری که می‌کنی به فکر آخر و عاقبت آن باش.» شاه سرش را تکان داد. بعد رو به وزیرش کرد و از او خواست صد تومان به مرد بدهد. وزیر با ناراحتی پول را به او داد و با شاه و سربازان دور شدند.

شاه به قصرش رفت. در راه همه‌اش به حرف مرد فکر می‌کرد. وقتی وارد قصرش شد دستور داد جمله‌ی مرد را پشت همه‌ی ظرف‌ها و وسایل قصر بنویسند.





با شیپهی اسب شاه مردم خم شدند و راه را باز کردند. شاه با وزیرش جلو رفت و گفت: «امروز حرف می‌فروشی؟»

- بله سرورم! امروز حرف‌های دو ریالی می‌فروشم.  
شاه قاه قاه خندید.

- پس امروز ما سود می‌کنیم. یکی به ما بفروش. مرد دستی به ریش بلندش کشید. خم شد و گفت: «سرورم هر وقت نان ماست خوردی، لقمه را رو به بالا بگیر تا روی لباست نریزد.» وزیر خندید. شاه اخم کرد و گفت: «این را که خودم هم می‌دانستم مردک!»

- سرورم! برای همین سخن صد تومانی با حرف دو ریالی فرق دارد.

شاه ناراحت شد. ولی چیزی نگفت. وزیر گفت: «نگفتم مرد شیادی است.» شاه یک دو ریالی از جیبش در آورد و به مرد داد و به قصر بازگشت. روزها گذشت. ماه‌ها گذشت. شاه مرد را

روزها گذشت. یک روز شاه در قصرش تنها نشست بود. دلش گرفته بود. وزیر به او گفت که به شهر بروند و در بازار گشت بزنند تا حال شاه بهتر شود.

اسب‌ها به راه افتادند و به طرف بازار رفتند. وزیر رو به شاه کرد تا چیزی بگوید که رسیدند به مکان قبلی.

باز همان مرد معرکه گرفته بود و مردم دورش جمع شده بودند.

- حرف‌های امروز من دو ریالی است.  
شاه خندید و به وزیر گفت: «دلمان برایش تنگ شده بود.»





فراموش کرده بود؛ اما در قصرش خبرهایی بود. وزیر و درباریان به فکر نقشه‌هایی بودند. آن‌ها می‌خواستند شاه را بکشند و شاه دیگری به جایش بگذارند. برای همین فکر کردند و فکر کردند. بعد آشپز جدیدی آوردند. آشپزی که غذاهای خوشمزه می‌پخت. شاه شکمو بود و غذاهای لذیذ را دوست داشت. سرانجام به این نتیجه رسیدند که شاه را مسموم کنند. برای همین غذایی را که شاه دوست داشت پختند. آشپز در آن زهر ریخت و خودش ظرف را برداشت تا برای شاه ببرد. آشپز که داشت ظرف را می‌برد دید چیزی زیر آن نوشته است. چشمش به جمله‌ای افتاد. خوب که نگاه کرد جمله‌ی صد تومانی را دید. دست و پایش لرزید. ترسید. فکر کرد اگر شاه را بکشند بعد او را مجازات خواهند کرد که کار او بوده. فکر کرد باید به فکر عاقبت کار خودش باشد.

آشپز آرام وارد قصر شاه شد. در فکر بود چطور به شاه بگوید؛ ولی جرأت نمی‌کرد. او وقتی می‌خواست وارد تالار قصر شود پایش را

به برآمدگی جلو در گیر داد و غذاها را ریخت؛ اما شاه فهمید که او خودش را انداخته است. آشپز بلند شد. رنگش پریده بود. شاه از او خواست جلو برود.

- چرا خودت را انداختی؟

- نه سرورم! پایم گیر کرد و افتادم.

- دروغ نگو.

آشپز که ترسیده بود ماجرا را تعریف کرد و گفت که جمله را زیر ظرف دیده است. شاه هم دستور داد وزیر و خائنان را بگیرند و مجازات کنند. بعد دستور داد بروند مرد را پیدا کنند و به قصر بیاورند. شاه به مرد گفت: «ما دوست داریم که تو وزیرمان شوی.»

مرد گفت: «سرورم! من حرف می‌فروشم نمی‌توانم وزیر باشم.»

شاه هرچه اصرار کرد مرد نپذیرفت. شاه به او پاداش خوبی داد و از او خواست که در شهرش بماند و مردم را راهنمایی کند و مشاور او باشد. |







# نیسانِ آبی

معین رضوانی، ۱۳ ساله

چرا هی میزنی بوق؟  
چرا نیشان آبی؟  
خوشت می آید انگار  
از این کارت حسابی



ندیدی خواب هستم  
چه ترسندی تو من را  
بدم آمد از این کار  
برو از کوچی ما





# دامن تازه‌ی من

زهرا داوری

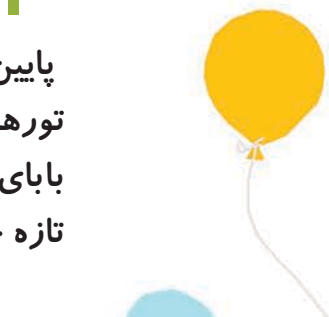
دامن تازه‌ی من  
خال خالی و قشنگ است  
یک عالمه چین دارد  
خوشگل و آبی رنگ است



پایین آن دوخته‌اند  
تورهای زرد زیبا  
بابای مهربانم  
تازه خریده آن را



دامن تازه‌ام هست  
به رنگ کفش پایم  
فردا می‌پوشم آن را  
تا به حرم بیایم





# جدول گردونه‌ای

ابراهیم زارعی

یادآوری: پس از پاسخگویی به تمام پرسش‌ها، بیست حرف خانه‌های رنگی را از نقطه‌ی شروع بخوانید تا به رمز زیبای جدول برسید.

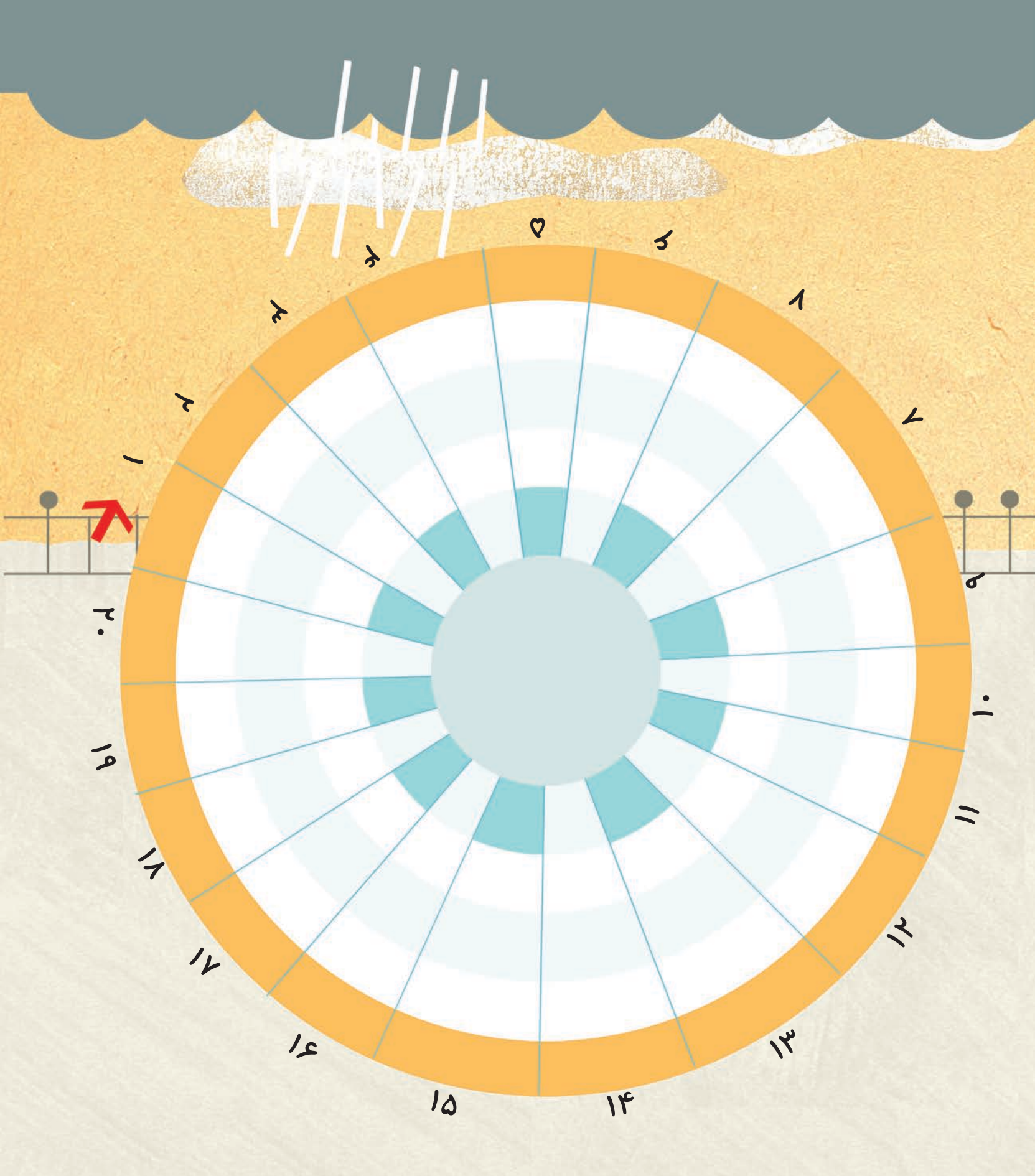
جدول

ماه‌نامه‌ی ملیکا

- |  |   |
|--|---|
| ۱- نهنگ مدّتی خانه‌ی این پیامبر بوده است.                    | ۱۲- به مادرمان می‌گوییم.                        |
| ۲- کشور عزیز ما  | ۱۳- خودمان را در آن می‌بینیم.                   |
| ۳- نام مبارک امام زمان(عج)                                   | ۱۴- نان می‌پزد.                                 |
| ۴- قاتل ملعون امام موسی کاظم(ع)                              | ۱۵- لقب پیامبر گرامی اسلام (ص) به معنی امانتدار |
| ۵- هنگام بیماری می‌خوریم.                                    | ۱۶- با آن غذا را می‌خوریم.                      |
| ۶- وسیله‌ای که با سرد بودن از فاسد شدن غذاها جلوگیری می‌کند. | ۱۷- در ماه رمضان می‌گیریم.                      |
| ۷- لقب مبارک امام ششم به معنای راستگو                        | ۱۸- پرنده‌ی نامه بر                             |
| ۸- آخرین و کامل‌ترین دین الهی                                | ۱۹- ستون دین است.                               |
| ۹- محلّ شست و شوی بدن  | ۲۰- سوره‌ی سی و ششم قرآن                        |
| ۱۰- قطره‌های آبی که از ابر بیرون می‌آیند.                    | کریم، به قلب قرآن معروف است.                    |
| ۱۱- لقب مبارک حضرت فاطمه (س) به معنای                        |   |

نورانی





0

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19





# گل اومد بهار اومد

فریبرز لرستانی «آشنا»

تصویرگر: نسیم نوروزی


چند روز بود که خاله رعنا خانه تکانی می کرد. بعد از ظهر اتاق را جارو کرد. آینه‌ی خیلی بزرگ روی تاقچه را پاک کرد. شیشه‌ی پنجره را هم پاک کرد. بعد گلدان کوچکش را کنار پنجره گذاشت و به غنچه‌ی توی آن گفت: «بهار که بیاد باز میشی، ناز میشی». پروانه‌ای پر پر زنان پیش گلدان آمد. دور غنچه چرخید و چرخید. خاله رعنا گفت: «بچرخ و بچرخ تا بهار بیاد.» بعد یک گنجشک آمد. نشست کنار گلدان و برای غنچه جیک جیک کرد و آواز خواند. خاله رعنا گفت: «بخوان و بخوان تا بهار بیاد.» بعد خمیازه کشید و با خودش گفت: «خیلی خسته‌ام برم به کم

استراحت کنم.»

رفت و یک متکا آورد و دراز کشید، و به غنچه‌اش نگاه کرد: اما کم کم پلک هایش سنگین شد و خوابید. از آن طرف غنچه باز شد و خندید. پروانه از خوش حالی فریادزد: «گل اومد، بهار اومد.» گنجشک هم روی پاهایش پرید و گفت: «گل اومد، بهار اومد.» خاله رعنا صدای آن‌ها را نشنید.







گنجشک و پروانه نزدیک  
خاله رعنا رفتند.  
گنجشک روی پاهایش پرید.  
پروانه روی سرخاله رعنا  
پرید و با صدای بلند گفتند:  
«گل اومد، بهار اومد.» خاله  
رعنا چشم‌هایش را باز کرد.  
گنجشک را دید. پروانه را دید.  
غنچه‌ی باز را هم دید و خندید.



# نور و رنگ

چرا ما می‌توانیم ببینیم؟ چون چشم داریم. نه، اشتباه نکنید. فکر کنید به یک اتاق تاریک وارد شده‌اید. باز هم می‌توانید ببیند؟ درست است زمانی ما می‌توانیم چیزی را ببینیم که نور به آن بتابد. برای دیدن یک سنگ یا توپ اول باید نور به آن بتابد.

## رنگ نور خورشید

نور خورشید سفید به نظر می‌رسد. روشنایی چراغ قوه و برق هم سفید به نظر می‌رسند ولی نور خورشید سفید نیست. زرد و سرخ هم نیست. نور خورشید هفت رنگ است. یعنی نور سفید از هفت رنگ درست شده است. درست شبیه رنگین کمان. این رنگ‌ها عبارت‌اند از: قرمز، نارنجی، سبز، آبی، نیلی و بنفش.

## رنگین کمان

وقتی هوا آفتابی است و باران هم می‌بارد، نور خورشید به قطره‌های باران می‌خورد و می‌شکند. آن وقت رنگین کمان درست می‌شود. یعنی هفت رنگ نور سفید دیده می‌شود.



علمی







### رنگ‌های اصلی

آیا می‌دانید که همگی رنگ‌ها از ترکیب سه رنگ اصلی درست شده است؟ رنگ‌های قرمز، سبز و آبی.

### رنگ رزی

در قدیم وقتی می‌خواستند پارچه‌ای را رنگ کنند مردم خودشان رنگ می‌ساختند. آن‌ها ساقه یا ریشه یا پوست گیاه را خشک می‌کردند و می‌کوبیدند و رنگ می‌ساختند. به آن‌ها رنگ‌های رنگ رزی می‌گفتند. اما امروزه رنگ‌ها را بیشتر از نفت و زغال سنگ درست می‌کنند.

### رنگ‌های اصلی نقاشی

اشتباه نکنید. رنگ‌های اصلی نقاشی مثل رنگ‌های اصلی نور نیست. رنگ‌ها قرمز و سبز و آبی است. در نور زرد رنگ اصلی نیست و سبز رنگ اصلی است ولی در رنگ نقاشی این زرد است که رنگ اصلی است.







○ راه را پیدا کن.



○ جواب چیستان: در کدام سرزمین و کدام خاک اقامت داری؟

آي اَرْضِ تُغَلِّكَ اَوْ ثَرِي.

سرگرمی



ماهنامه‌ی ملیکا



۵۸  
ماهک

ماهنامه‌ی آموزشی - فرهنگی خردسالان ایران  
سال ششم / شماره‌ی دوازدهم / اسفندماه ۱۳۹۳





# اول سلام

لباس نو خریده‌ای.  
یک ماهی قرمز هم توی تنگ می‌چرخد.  
او هم خوش حال است.  
چون سال نو در راه است.  
می‌خواهی به سفر بروی.  
جاهای زیبا و خوب را ببینی.  
هر جا رفتی خوش بگذرد؛  
اما نقاشی یادت نرود.

دوست تو ماهک





# ماهاک

ماهنامه‌ی آموزشی - فرهنگی خردسالان ایران  
سال ششم / شماره‌ی دوازدهم / اسفند ماه ۱۳۹۳



شعر ... ۴



کاردستی ... ۶



نقاشی ... ۸



سرگرمی ... ۱۰

نشانی مجله :

قم / خیابان شهدا / کوچه ۲۵ / پلاک ۲۷

تلفن دفتر مجله :

۰۲۵-۳۷۸۳۴۳۳۱

۰۹۱۹ ۹۷۴۰۲۸۲

دور نگار:

۰۲۵-۳۷۸۳۳۳۴۶

امور مشترکین :

۰۲۵-۳۷۸۴۰۹۰۲

صاحب امتیاز:

موسسه آینده روشن

مدیر مسئول:

سیدمسعود پورسیدآقایی

سرمدبیر: مسلم ناصری

مدیر هنری و طراح:

حمیده سلیمانی

روی جلد:

حدیثه قربان



غنجی

فریبرز لریستانی «آشنا»

شعر

اسمِ غنچه م «غنچی یه»  
قدِ یه نخودچی یه  
همیشه آبش میدم  
با فوتم تابش میدم  
من دلم می خواد که اون  
هر چه زودتر وا بشه  
تا قشنگ ترین گُل  
توی این دنیا بشه











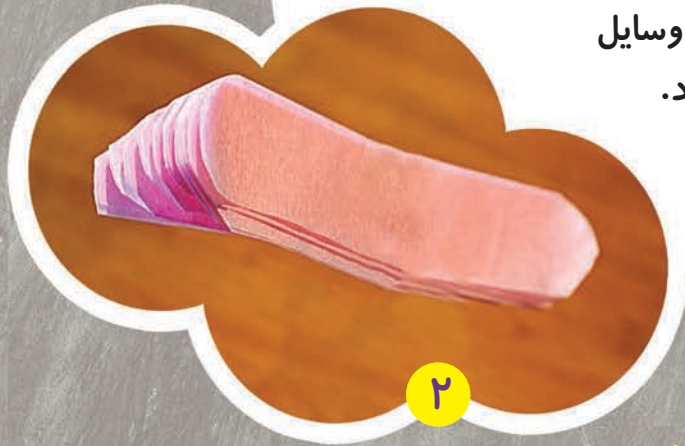
# گل‌های بهاری

طاهره عرفانی



• صبا برای این که اتاقش زیباتر شود، تصمیم گرفت گل‌های صورتی رنگی درست کند. او

برای این کار ابتدا وسایل کارش را آماده کرد.



## وسایل کار:

- کاغذکشی رنگی یا دستمال
- قیچی
- کاغذی رنگی
- سیم نازک
- رنگ گواش یا آبرنگ







### روش کار:

- ابتدا دستمال کاغذی را باز کرد.
- آن‌ها را مانند دامن پلیسه تا کرد.
- وسط آن را تا کرد.
- سیم نازکی را دور آن پیچید.
- گلبرگ‌ها را باز کرد.
- می‌توانید گل خود را رنگ کنید و یا می‌توانید لبه‌های آن را رنگ کنید.
- حالا شما یک دسته گل زیبا دارید.

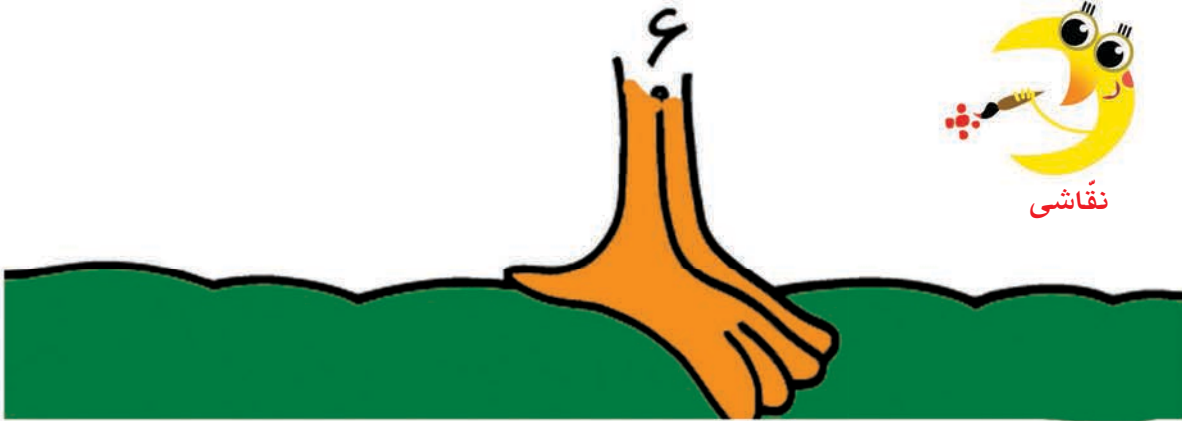




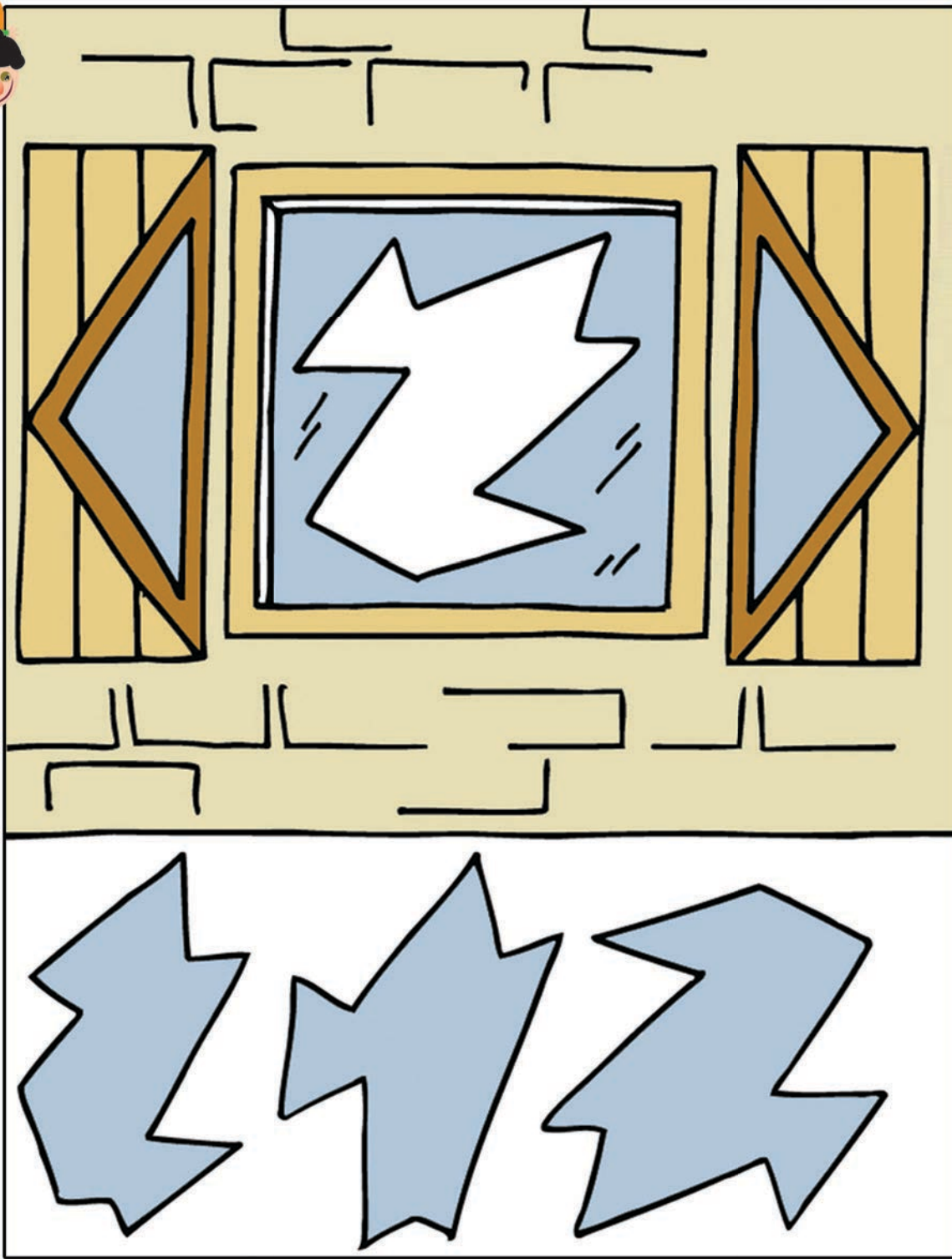
● کوچولوی عزیز، نقطه‌ها را به ترتیب شماره به هم وصل کن، سپس رنگ بزن.



نقاشی

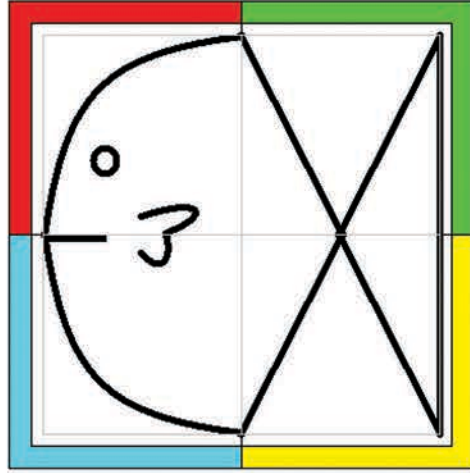






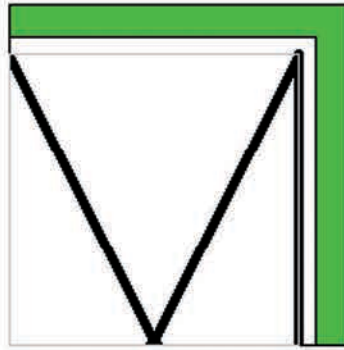
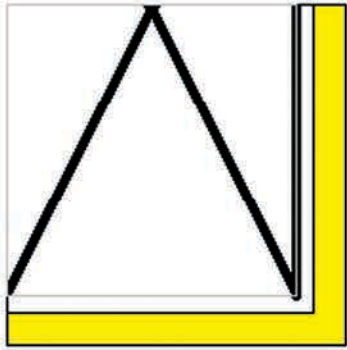
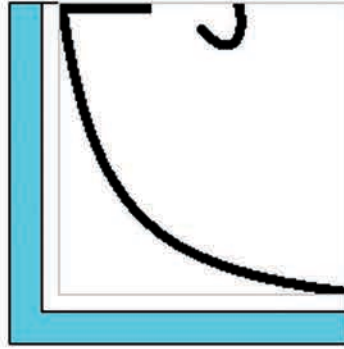
عزیزم، تکه شیشه های شکسته را پیدا کن!





کار دستی

پیر و پچسبان!







عزیزم  
راه را  
نشان  
بده!

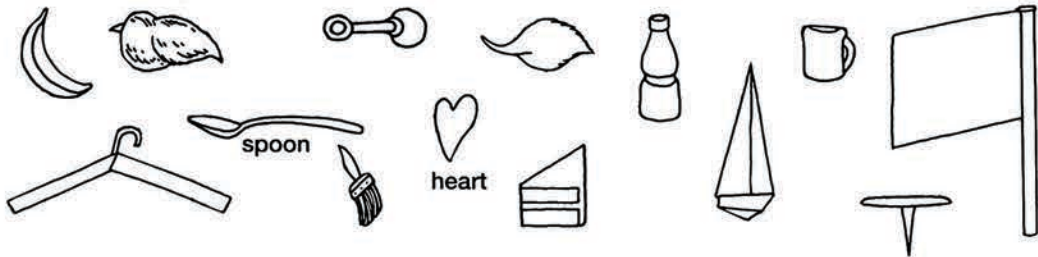
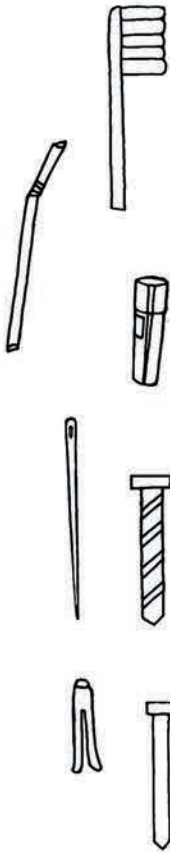




این صفحه مخصوص خردسال شماست.  
پدر و مادر گرامی!  
از او بخواهید هر چه دوست دارد  
در آن نقاشی کند.



# بگرد و پیدا کن!







# اَمَن وَمَلِیْکَا!

سید محمد مهاجرانی

اولین بار که چشم به صورتت افتاد سه ساله بودم و هنوز حرف «ک» را بلد نبودم بگویم . به کوکو می گفتم توتو و به کشک می گفتم تشت! و به تو گفتم «ملیتا!» خب دیگر دنیای خردسالی بود و اوج شیرین زبانی!

سال های خردسالی ام با شوق تو را ورق می زدم و مثل همه ی خردسالان اول عکس هایت را تماشا می کردم. البته گاهی کاغذ هایت را مچاله می کردم و گاهی پاره پاره!. خواهرم فریاد می زد: چرا پاره کردی؟! اما مطمئن بودم که تو آن سال ها از دستم ناراحت نمی شدی؛ چون می دانستی که صدای جرجر پاره کردن

ملیکا جان سلام!  
تا امروز هر بار تو را می دیدم می خواندمت؛ اما امروز می خواهم اول با تو حرف بزنم. یک عالمه حرف و خاطره برایت دارم. دوست دارم کمی از آن ها را برایت بگویم و بعد آرام آرام برگ هایت را ورق بزنم و نوازشت کنم و داستان های قشنگ و شعرهای شیرینت را بخوانم.







ملیکا جان! الآن هر دو نه ساله شده‌ایم.  
چه جالب! من به سن تکلیف رسیده‌ام  
و تو برای خود حسابی مشهور  
شده‌ای و بین کودکان ایران کلی  
دوست پیدا کرده‌ای. ده‌ها هزار نفر از  
کودکان ایران تو را می‌شناسند و با دیدن  
نام تو خاطرهایشان زنده می‌شود.  
شاید وقتی بزرگ شدم فرصت نکنم تو را  
بخوانم زیرا مجله‌های سن خودم را باید  
بخوانم؛ اما باور کن دوستی من و تو هرگز  
قطع نمی‌شود. شاید باور نکنی؛ اما من چند  
تا از شماره‌های تو را برای یادگاری داخل  
قفسه‌ی کتاب‌هایم گذاشته‌ام. یک بار هم  
که تو را با شوق روی سینه چسبانده بودم،  
پدرم فوری از من عکس گرفت و بعد آن  
را را چاپ کرد، من آن عکس را داخل آلبوم  
گذاشته‌ام و زیرش نوشته‌ام: من و ملیکا!  
خیلی حرف برایت دارم؛ اما بیش از این تو  
را خسته نمی‌کنم. می‌دانم تو هم کلی  
حرف برایم داری. پس بدون معطلی  
باید تو را ورق بزنم و با دل و جان پای  
حرف‌هایت بنشینم ...



کاغذ برای خردسالان  
خیلی لذت بخش است!  
مگر نه؟  
کم کم یاد گرفتم  
قصه‌هایت و شعرهایت را  
بخوانم و دانستنی‌هایت  
را بیاموزم!





# دریاچه‌ی ارومیه

ارومیه یکی از بزرگ‌ترین دریاچه‌هایی است که بیش از ۵۱ کیلومتر مربع وسعت دارد. ارومیه شورترین دریاچه‌ای است که در ایران قرار دارد. نمک این دریاچه دو برابر شوری اقیانوس است. برای همین نه ماهی دارد و نه حیوان دیگری. آب این دریاچه هرگز یخ نمی‌زند و به راحتی می‌توان در آن شنا کرد. اگر شنا بلد نیستید ناراحت نباشید شما غرق نمی‌شوید.

این دریاچه بزرگ ۱۰۲ جزیره دارد که برخی از آن‌ها مثل یک کوه بلند هستند. در جزایر این دریاچه حیوانات زیبایی زندگی می‌کنند.

امروزه از وسط این دریاچه جاده‌ای کشیده شده است. جاده‌ای که موجب شده است این دریاچه آرامش همیشگی‌اش را نداشته باشد. از سویی روی رودهای منتهی به این دریاچه سدهای زیادی بسته شده است. برای همین آب کمتری به دریاچه وارد می‌شود. چاه‌هایی هم که حفر شده است تا آب برای کشاورزی استفاده شود باعث کم



دریاچه





شدن آب دریاچه شده است. برای همین دریاچه‌ی ارومیه به سرعت در حال کوچک شدن است. نمکزارهای اطراف آن گسترش می‌یابد و زندگی را سخت می‌کند.

اگر روزی به آذربایجان غربی رفتی و خواستی از دیدن این دریاچه لذت ببری یادت باشد که:

۱- وقتی کنار دریا چیزی می‌خوری آشغال‌ها را در سطل زباله بریز. اگر هم سطل نبود آن‌ها را جمع کن و ببر به جایی که سطل دارد.

۲- سنگ‌های زیبا و صدف‌های زیبا را جمع کن و یک کاردستی زیبا درست کن.

امیدوارم از دیدن از سفرت لذت ببری.





# سوگاتی

راشین نوری

شب از نیمه گذشته بود؛ ولی خوابم نمی‌برد. پتو را روی سرم کشیدم. باز هم فایده نداشت. اتفاقات امروز حسابی مرا بی‌خواب کرده بود. امروز صبح وقتی به فرودگاه رسیدیم نم‌نم باران زمین را خیس کرده بود. دست برادر کوچکم را در دست داشتم، همراه پدر بزرگ و مادر بزرگم وارد سالن انتظار شدیم و روی صندلی‌ها نشستیم. دلم برای پدر و مادرم یک ذره شده بود. آن‌ها هفته‌ی گذشته برای زیارت به مشهد سفر کرده بودند و تا چند دقیقه دیگر قرار بود هواپیما در فرودگاه بنشیند. با دقت به مسافران خیره شده بودم که پدرم با همان لبخند همیشگی مرا صدا زد. با خوشحالی خودم را به پدرم رساندم. صورت پدر و مادرم را بوسیدم و دست‌هایشان را محکم گرفتم. اصلاً دلم نمی‌خواست که دیگر از آن‌ها دور شوم.





# دریای علم

بیژن شهرامی

دریایی از علم  
در سینه‌اش داشت  
خورشیدی انگار  
در چهره‌اش داشت



حرفی که می‌زد  
همچون شکر بود  
ارزنده تر از  
نقره و زر بود



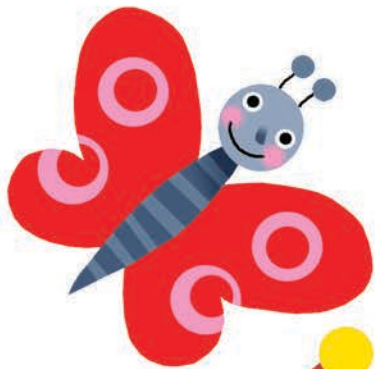
یک عمر، خود زد  
جالیز را بیل  
از میوه پر کرد  
با دست زنبیل



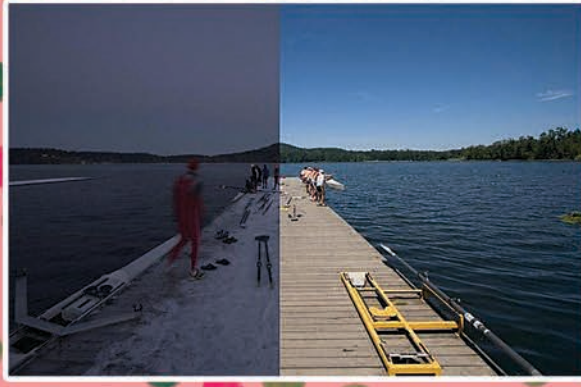
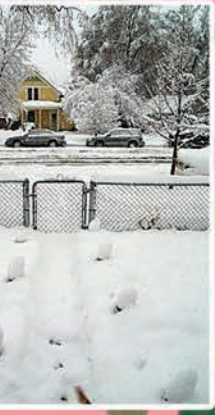
شب برد آن گاه  
با روی پنهان  
آن را برای  
نیازمندان



امام باقر(ع)  
آری چنین بود  
سلام بر او  
که بهترین بود.







زمستان  
وبهار  
در یک  
تصویر









دوستان عزیز! شما چه هدیه‌ای دارید که دوست دارید به امام زمان بدهید. می‌دانم که دلتان می‌خواهد بهترین هدیه را به ایشان بدهید. بهترین فرصت است که شما هم هدیه خود را در چند جمله به این شماره پیامک کنید.

## بهترین هدیه برای بهترین دوست

امام زمان! از خدا بخواه پدرم را که بیماری قند و چربی دارد شفا بدهد تا دیگر در بیمارستان بستری نشود. یا امام زمان کمک کن تا تمام انسان‌ها عاقبت به خیر شوند. امام زمان زودتر ظهور کن تا بدی‌ها از بین برود و دو باره تمام مردم دل‌های پاک داشته باشند.

خاطره سادات طباطبایی - ۱۱ ساله - قم





می‌توانید شعرها یا داستان‌های کوتاه خود را نیز به همین شماره برای ما بفرستید  
تا در مجله‌ی خودتان چاپ کنیم. ۰ ۹ ۱ ۹ ۹ ۷ ۴ ۰ ۲ ۸ ۲

از امام زمان می‌خواهم که همیشه سایه‌ی مادر  
و پدرم روی سرم باشد. همیشه در درس‌هایم  
موفق باشم. از امام زمان می‌خواهم که همه‌ی مریض‌ها  
شفا بیابند. دعا می‌کنم که زودتر ظهور کند.

■ ■ ■ **مبینا عابدینی - قم**

سلام امام زمان!  
من شما را خیلی خیلی دوست دارم. امیدوارم حال شما خوب باشد. من هر  
هفته یک بار به مسجد جمکران می‌روم و در آنجا نماز و دعا می‌خوانم. تنها  
آرزوی من این است که شما هرچه زودتر ظهور کنید.

■ ■ ■ **مهديه عبدالحسينی - ۱۰ ساله - قم**

من از امام زمان می‌خواهم که پسر عموی مریضم را شفا بدهد. من می‌خواهم  
که امام زمان سالم و سلامت برگردد. خدایا امام زمان را سلام نگه‌دار. من دوست  
دارم هیچ مریضی در کشور ایران نباشد. خدایا من می‌خواهم زودتر امام ما به این  
جهان برگردد. من امام زمان را خیلی دوست دارم. خدایا من دعا می‌کنم حضرت  
زودتر بیاید و صلح و دوستی در این جهان برپا شود. آمریکا و اسرائیل  
و کشورهای بد دیگر خوب شوند.

■ ■ ■ **حسین تقوی**



# نقاشی های قشنگ شما



▲ محمد مهدی یاری



▲ کیارش اسماعیلی



▲ سید محمد جواد عظیمی



▲ صدرا مرادی



▲ علی موسوی



▲ ابوالفضل مهدوی



▲ یاسین جعفری



▲ سارا محمدی



بچه های عزیز! کتاب هایی رو که خونديد به کتابخانه های عمومي اهدا كنيد، تا بچه های ديگه هم از اون ها استفاده كنن.





# فهرست موضوعی سال ۱۳۹۳

## نیایش

بهار / زهرا ناصری / ۸۸

امامان عزیز ما / سیدمحمد مهاجرانی / ۸۹

امامان دوازده نفرند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۰

خیلی خدا را دوست دارند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۱

یادگار پیامبر / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۲

منظم و زرنگ بودند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۳

فرزندان پیامبرند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۴

زندگی‌شان چه ساده بود / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۵

همیشه مهربان بودند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۶

نام‌هایشان چه جالب است / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۸

به فکر دیگران بودند / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۹

## داستان

شجاع مرد کوچک از نوع پنگوئن / زهرا ناصری / ۸۸

این همه خوشحالی / فریبرز لرستانی / ۸۸

سه داستانک از خوزستان / بیژن شهرامی / ۸۸

دوست خوب خدا / مسلم ناصری / ۸۹

دوست خدا و فرشته / مسلم ناصری / ۹۰

خبری در راه / مرتضی دانشمند / ۹۰

دوست خدا به شهر برمی‌گردد / مسلم ناصری / ۹۱

ماه و آقا پلیس / مسلم ناصری / ۹۱





- سه داستانک از فارس / بیژن شهرامی / ۹۱  
 غ / طاهره خردور / ماهک ۵۱  
 ابراهیم خدای ستاره و ماه و خورشید / مسلم ناصری / ۹۲  
 دو تا پا / لیلا خیامی / ۹۲  
 دوست خدا و بت پرستی / مسلم ناصری / ۹۳  
 دایناسور خانم / منیژه هاشمی / ۹۳  
 گرسنگی ممنوع / زهرا عبدی / ۹۳  
 کلاغ سبز / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۲  
 خدایا یک بار دیگر به دوست خودت کمک کن / مسلم ناصری / ۹۴  
 بیسوادی ممنوع / زهرا عبدی / ۹۴  
 کلاغ و بابایی / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۳  
 دشمن خدا و پشه‌ی لنگ / مسلم ناصری / ۹۵  
 سرباز کوچک / مسلم ناصری / ۹۵  
 سه داستانک از کردستان / بیژن شهرامی / ۹۵  
 دوست خدا و مهمان‌های آسمانی / مسلم ناصری / ۹۶  
 بزغاله و سنگ / فریبرز لرستانی / ۹۶  
 دوست خدا و قوچ طلایی / مسلم ناصری / ۹۷  
 پرتقال تُرش / لیلا خیامی / ۹۷  
 هنوز نه / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۶  
 ابراهیم نزد خدا می‌رود / مسلم ناصری / ۹۸  
 قصه‌های جالیز / بیژن شهرامی / ۹۸  
 سخن صد تومانی - حرف دو ریالی / مسلم ناصری / ۹۹  
 گل اومد، بهار اومد / فریبرز لرستانی / ۹۹  
 سوغاتی / راشین نوری / ۹۹





## شعر

- فصل بهار / سمیرا سعادت‌مند / ۸۸  
لحظه‌های شکفتن / مریم هاشم‌پور / ۸۸  
سفر / سمیه رسولی / ۸۸  
دیکته / یحیی علوی‌فر / ۸۸  
چای خوش‌عطر / منیژه هاشمی / ۸۹  
بهار در بهار / سیدمحمد مهاجرانی / ۹۰  
ظرف چینی / بیژن شهرامی / ۹۰  
مار بازی گوش / نوشین نوری / ۹۰  
رؤیا / جلیل خزعلی - مترجم: مجید محبوبی / ۸۹  
درخت / زهرا داوری / ۹۱  
سفره‌ی سحری / بیژن شهرامی / ۹۱  
یکی حال من یکی حال تو / زهرا داوری / ۹۲  
نسوزه پای مورچه / مریم هاشم‌پور / ماهک ۵۱  
خورشید زار / معین رضوانی (بجنورد) / ۹۳  
دعای بق بقوبی / معین رضوانی / ۹۳  
رنگ هلو / نوشین نوری / ۹۳  
گل زیبا / سعیده امینی / ۹۳  
ماهی دم طلا / زهرا داوری / ماهک ۵۲  
مادر و جبهه / نوشین نوری / ۹۴  
گرگ کلک / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۳  
صندلی / رضا داوری / ۹۵  
حرفه‌ای / معین رضوانی (۱۳ ساله) / ۹۵  
سوغات پاییز / نوشین نوری / ۹۶  
درخت کبوتر / مهدیه علیپور / ۹۶

عکاسی / بیژن شهرامی / ۹۶

قطار بالدار / زهرا داوری / ۹۷

مهمان / زهرا داوری / ۹۷

سواری / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۷

بیست و دوم بهمن / زهرا داوری / ۹۸

جمعه / نوشین نوری / ۹۸

دامن تازه‌ی من / زهرا داوری / ۹۹

نیسان آبی / معین رضوانی / ۹۹

غنچی / فریبرز لرستانی / ماهک ۵۸

دریای علم / بیژن شهرامی / ۹۹

## داستان ترجمه

- غاز ترسو / آرزو رضوانی / ۸۸  
کتری بیمار / آرزو رضوانی / ۸۹  
جوجه تیغی شجاع / آرزو رضوانی / ۹۰  
موری و واکسن / آرزو رضوانی / ۹۱  
دانه‌ی کوشا / آرزو رضوانی / ۹۲  
من به همه کمک می‌کنم / آرزو رضوانی / ۹۳  
ممنونم خرس کوچولو / مینا پورشعبانی / ۹۴  
میمون دروغ‌گو / آرزو رضوانی / ۹۴  
لباسی برای ماه / آرزو رضوانی / ۹۵  
دختر و پسر / آرزو رضوانی / ۹۶  
تیغی بد غذا / آرزو رضوانی / ماهک ۵۶  
امتحان کنید موفق شوید / آرزو رضوانی / ۹۷  
نگران نباش خرس کوچولو / مینا پورشعبانی / ۹۸





## کاردستی

- گل‌های پارچه‌ای / طاهره عرفانی / ۸۸  
آدمک فضایی / طاهره عرفانی / ۸۹  
آویز چوبی / طاهره عرفانی / ۹۰  
قلم‌موی پاکنی / طاهره عرفانی / ۹۱  
دوچرخه با سی‌دی / طاهره عرفانی / ۹۲  
گلدان چوبی / طاهره عرفانی / ۹۳  
قاب‌های کاغذی / طاهره عرفانی / ۹۴  
خانه‌سازی با سر شاخه‌ها / طاهره عرفانی / ۹۵  
گل سینه‌های دکمه‌ای / طاهره عرفانی / ۹۶  
زنبور دربی / طاهره عرفانی / ۹۷  
تصویرسازی با پارچه / طاهره عرفانی / ۹۸  
گل‌های بهاری / طاهره عرفانی / ۵۸

## گزارش و گفتگو

- خورشید آسمان ایران / زهرا عبدی / ۸۸  
سَمَنو / زهرا عبدی / ۸۸  
آش رشته / زهرا عبدی / ۸۹  
شله زرد / زهرا عبدی / ۹۰  
هلیم / زهرا عبدی / ۹۱  
تعزیه میراثی ارزشمند / زهرا عبدی / ۹۵  
من و ملیکا / سید محمد مهاجرانی / ۹۹

## عکس و نوشته

- خانه تکانی / اعظم نجفعلی‌زاده / ۸۸  
خورشید خواهد آمد / مسلم ناصری / ۹۰  
چند عکس و یک نشانه / اعظم نجفعلی‌زاده / ۹۱  
چند عکس و یک نشانه / اعظم نجفعلی‌زاده / ۹۳  
کاشکی زودتر کاش تمام می‌شد / مسلم ناصری / ۹۳  
چند عکس و یک نشانه / اعظم نجفعلی‌زاده / ۹۴  
چند عکس و یک نشانه / اعظم نجفعلی‌زاده / ۹۷

## چیستان‌ظهور

- کجاست / مرتضی دانشمند / ۸۸  
من و علی / مرتضی دانشمند / ۸۹  
روز پیروزی / مرتضی دانشمند / ۹۰  
گل‌ها و خارها / مرتضی دانشمند / ۹۱  
همراهی / مرتضی دانشمند / ۹۲  
پیدای پنهان / مرتضی دانشمند / ۹۳  
دیدار / مرتضی دانشمند / ۹۴  
برای دیدن / مرتضی دانشمند / ۹۵  
برای همیشه با ما / مرتضی دانشمند / ۹۶  
آرزو / مرتضی دانشمند / ۹۷  
اندوهی شیرین / مرتضی دانشمند / ۹۸  
خانه‌ی دوست / مرتضی دانشمند / ۹۹





خوش حالم که دوستی مثل تو پیدا می‌کنم.  
من شعرها، داستان‌ها و نقاشی‌های تو را چاپ می‌کنم.  
به امید دیدار ...

۱. واریز بهای اشتراک به  
شماره حساب:

۳۱۴۳۴۴۸۴۴۸ جام ملت.

به نام انتشارات مؤسسه‌ی آینده‌ی روشن

۲. فرستادن اصل فیش پرداختی به نشانی:

قم / خیابان صفائییه / کوچه ۲۵ / پلاک ۲۷

۳. بهای اشتراک سالانه ۴۷۴۰۰ تومان،

شش ماهه ۲۳۷۰۰ تومان.

۴. لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

## فرم اشتراک ملیکا

شماره اشتراک:

از تا

مدت اشتراک:

● ۶ ماهه ● ۱ ساله

نام:

نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کد پستی:

تاریخ و امضا:

